

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هفتم-شماره سوم-پائیز ۱۳۹۳-شماره پیاپی ۲۵

داستانهای اپیزودگونه در تاریخ بیهقی

نگاهی به اپیزودگونه‌های (ابوالحسن بولانی، ابن سمّاک و افشین و بودلف) در تاریخ بیهقی
(ص ۲۰۲-۲۸۹)

ایوب منصوری^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۶/۲۳

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۳/۷/۱۵

چکیده: در کتاب تاریخ ابوالفضل بیهقی به حکایات همزمانی و ناهمزمانی بر میخوریم که حذف آنها لطمه‌ای به بحث تاریخ که بیان رخداد‌های گذشته است، وارد نمیکند. پرسش این است که جایگاه این حکایات در شکل و شمایل ظاهری و نیز محتوایی تاریخ بیهقی کجاست؟ بدون تردید ابوالفضل بیهقی در کاربرد این حکایات در نقل تاریخ به هر دو جنبه ساختار ظاهری و نیز درونمایه و محتوا توجه داشته است؛ وی از منظر نخست از هنر داستان نویسی بهره برده و تا حدودی ارکان داستان نویسی را رعایت کرده است؛ لذا در این شیوه نقل، گاهی به مصداق «الکلام یجر الکلام» یا «از سخن سخن شکافد»، از چهارچوب روایتی داستان در داستان استفاده میکند و کتاب تاریخ را بسیار خواندنی جلوه میدهد؛ و از جهت دیگر، این امر به منظور تحلیل، ورز دادن و نیز جا انداختن مطالب و متقاعد کردن خواننده و با هدف تبیین و القاء راستی و درستی حوادث تاریخی و توجیه رفتار شخصیت‌های آن عصر انجام شده است؛ لذا ما در این مقاله قصد داریم این مدل نوشتاری را در *داستانک‌های «ابوالحسن بولانی» و «ابن سمّاک» و داستان کوتاه «افشین و بودلف»* به شیوه هرمنوتیک، مقایسه و روانشناسی بررسی کنیم و نشان دهیم که این داستانک‌ها همچون اپیزودهای داستانی، هم در شکل و قالب ظاهری و هم محتوای کتاب تاریخ بیهقی، نقش بسیار مؤثری دارند.

کلمات کلیدی: اپیزود، تم، پیرنگ، شخصیت پردازی، زاویه دید، دراماتیک، افشین، احمد، معتصم، مسعود، قاضی بولانی، هارون، ابن سمّاک.

^۱ دکتر زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه فرهنگیان mansouriauob@yahoo.com

مقدمه: در پاسخ به این پرسش که حکایات و اپیزودها در تاریخ بیهقی چه جایگاهی دارد و چه نقشی را در شکل و قالب ظاهری و نیز درونمایه و محتوا ایفا میکند، باید گفت: ابوالفضل بیهقی در نقل تاریخ به هر دو جنبه ساختار ظاهری و درونمایه و محتوا توجه داشته است؛ در جنبه نخست از هنر داستان نویسی بهره برده، تا حدود قابل توجهی ارکان و عناصر داستان نویسی را رعایت کرده و لذا در این شیوه نقل، در مواردی به مصداق «الکلام یجر الکلام» یا «از سخن سخن شکافد»، از چهارچوب روایتی داستان در داستان استفاده کرده تا قالبی خواندنی‌تر از دیگر آثار تاریخی ارائه کند؛ البته از جنبه دیگر، این امر با هدف تجزیه و تحلیل، ورز دادن، جا انداختن مطالب و متقاعد کردن خواننده و با هدف تبیین و القاء راستی و درستی حوادث تاریخی عصر و توجیه رفتار شخصیتها انجام شده است.

گفتیم بیهقی در جنبه ظاهری و قالبی از اپیزودها به عنوان کمک در ساختار داستانی بهره برده و اپیزود، داستان، حادثه یا واقعه فرعی و ضمنی و یا رویدادی مستقل است که در متن داستان می‌آید؛ و در خدمت رساندن مفهوم پیرنگ (plot) و یا طرح داستان و تنوع بخشی به آن است. اپیزود میتواند به تنهایی، داستان کاملی باشد. چنان که میتوان آن را بدون آنکه در کل داستان خللی وارد آید، حذف کرد. اپیزود صفات و خصوصیات شخصیت‌های داستان را به بهترین وجه و کاملاً غیرمستقیم به خواننده مینمایاند. این روش در داستانهای شرقی نظیر: «هزار و یک شب» و یا «طوطی‌نامه» و کلیله و دمنه و... به کار رفته است. سازندگان این گونه داستانها اغلب با بکارگیری چارچوب داستان در داستان، به القاء اهداف خود میپرداخته‌اند؛ بی ربط نیست که بگوییم حتی در ریخت و شکل غربی آن یک ریشه کهن شرقی داشته و به تأثیر آثار شرقی در دوره رنسانس باز میگردد. از نظر ما تاریخ بیهقی هم از نوع آثار منحصرتاریخی زبان فارسی است که در مواردی از این شکل و قالب ظاهری (داستان در داستان) برای ساخت هنرمندانه کتاب تاریخ بهره برده است و همچنین از این قالب برای توجه به محتوا که در واقع تبیین و تحلیل حوادث تاریخی و نیز تفسیر چهره کاراکترها و گاهی توجیه رفتار آنان است، استفاده کرده است. ما، تم یا درونمایه هر یک از این اپیزودگونه‌ها را مشخص کرده، نشان میدهیم که شروع داستانواره‌ها بافتی واقع‌گرایانه دارد؛ نقل داستانکها توسط بیهقی مستقیماً و در نقش راوی و در «افشین و بودلف» با واسطه «اسماعیل بن شهاب» و سپس «احمد بن ابی‌دؤاد» راوی قهرمان انجام میپذیرد؛ حرکت کلی داستان استقرائی (جزء به کل) است؛ یکی از ویژگیهای این اپیزودگونه‌ها شکل دراماتیک و نمایشی آنهاست.

متن: این کتاب در برگیرنده سلسله وقایع معین تاریخی همراه با جزئیات است که جنبه روایتی، اثر را به بافتی داستانی تبدیل نموده و راهکار نویسنده برای این امر، استفاده از ابزار مهم روایی، یعنی گفتگو و توصیف نظری و نمایشی، پردازش (یا نمایش) هنرمندانه شخصیتهاست؛ که گاهی با ارائه داستان ضمنی (اپیزود) همراه است. بیهقی به عنوان تاریخ نویسی رئالیست و در عین

حال تحلیلگری سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و مردم شناسی، گاهی برای تبیین و تفهیم و نیز مقایسه و تشریح مباحث مطروحه به ذکر حکایتی واقعی از زمان خود یا گذشته تاریخ میپردازد. از این رو، چهارچوب روایتی اثرش، بیشتر چند ساختاری و به تعبیری ساختار در ساختار یا داستان در داستان میشود که ترکیبی از روایت اصلی، بزرگ و محوری حکومت غزنویان و نیز خرده داستانها (اپیزودها)یی است که به پویایی، گیرایی و هنرمندانی اثر او می‌افزاید. ما در ذیل به تحلیل دو داستانک و یک داستان بلندتر-که به تعبیر امروزی میتوان آن را داستان کوتاه نامید- میپردازیم.

پردازش و توصیف داستانواره و نمایش یا پردازش شخصیت‌های صوفی مسلک‌انی چون «ابوالحسن بولانی، قاضی بست» و «ابن سماک» از اشخاص تاریخی- داستانی شده زمان هارون الرشید- و نیز شخصیت‌های افرادی چون بودلف و افشین و ... در زمان معتصم، خلیفه عباسی بیشتر با شیوه غیر مستقیم (شامل: گفتگو و «کنش داستانی») به زیبایی انجام شده است. روات که خود از شخصیت‌های حاضر در ماجرای تاریخیند، به نقل داستان میپردازند. در این نمونه‌ها بیهقی تیپ انسانهای «خیرخواه، وارسته و خودساخته (قاضی بولانی و پسرش)؛ جسور و خود محور (افشین)؛ اسیر دنیا (ابن عبدالعزیز) و نیز گرفتار و دربند (حصیری و بودلف)» را به نمایش گذاشته که از نظر روانشناسی شخصیت قابل بررسی است. اکنون توجه شما خوانندگان محترم را به تفسیر و تحلیل هر یک از این اپیزودها جلب میکنیم:

الف) حکایت ابوالحسن بولانی و پسرش: بیهقی در کتاب تاریخ خود داستانکی (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ صص ۵۱۰-۵۱۲) نقل میکند که با استفاده از شگردهای داستانی و به شیوه غیر مستقیم به معرفی هنرمندانه یا پردازش شخصیت‌های تاریخی- که شکل کاراکترهای داستانی یافته- دست زده است. امروزه شخصیت پرداززی به روشهای توصیف یا توضیح مستقیم و غیر مستقیم (= به یاری گفتگو یا به وسیله آکسیون داستان) انجام میپذیرد؛ اما به هر حال بهترین و مؤثرترین راه این است که نویسنده این شیوه‌ها را با هم در آمیزد.

در این حکایت؛ سلطان مسعود کاراکتر اصلی داستان تاریخی و یا تاریخ داستانی ابوالفضل بیهقی، پس از مصالحه با پسرکاکو و نیز رفع بیماری، به رسم صدقه دفع بلا، تصمیم دارد کار خیری کند؛ لذا ابوالفضل دبیر را فراخوانده، صره‌ای زرپاره بدو میدهد و میگوید: « بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما رضی الله عنه از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین را بشکسته و بگداخته و پاره کرده و حلالتر مالهاست. و در هر سفری ما را ازین بیارند تا صدقه‌یی که خواهیم کرد حلال بی‌شبهت باشد، ازین فرماییم و میشنوم که قاضی بست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدستند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند، یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر تا خویشتن را ضیعتکی حلال خردند و فراخ بتوانند زیست و ما حق این نعمت تندرستی که باز یافتیم لختی گزارده باشیم.» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۵۱۰)

ابوالفضل [راوی] که خود مستقیم وارد ماجراست، ادامه میدهد که من کیسه‌های زر را گرفتم و به نزد بونصر آوردم تا به فرمان عمل کند و بونصر با شنیدن این خبر امیر را دعا کرد و گفت: «این سخن نیکو کرد و شنوده‌ام که بوالحسن و پسر وقت باشد که به ده درم درمانده اند.»

با این سخن بونصر نیز تنگدستی بوالحسن بولانی و پسرش را تأیید میکند و آنها را مستحق این هدایا میداند. تا اینجا خواننده انتظار دارد بوالحسن و پسرش زر بستانند و همچون دیگران امیر را دعای خیر کنند. اما در کمال ناباوری و غیر معمول قصه‌های افراد و اشخاص دربار و ... جواب‌های بوالحسن از لونی دیگر و پاسخ‌هایش دندان شکن و فراتر از حد تصور است و پسرش نیز همچنین؛ یعنی داستان به کشمکش‌های دچار میشود و از شکل عادی خارج میگردد و شکل و شمایل داستانی به خود میگیرد؛ چراکه بوالحسن در پاسخ خلیفه میگوید: پذیرفتم و باز دادم، که مرا به کار نیست، که قیامت سخت نزدیک است. اما چون بدانچه دارم و اندک است قانعم وزر و وبال این چه بکار آید؟» از این پاسخ دور از انتظار بونصر متعجب شده، گفت: ای سبحان الله زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و... آن را امیرالمؤمنین [خلیفه بغداد] روا دارد ستن، آن قاضی همی‌نستاند؟! [؟!]. قاضی در پاسخ میگوید: احوال خلیفه دیگر است و جنابعالی هم در جنگ‌ها با سلطان بوده‌ای و میدانی که جنگ بنا به سنت رسول خدا بوده است یا خیر؛ اما من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق مصطفی هست علیه السلام یانه. به هیچ وجه من این نپذیرم و در عهده آن نشوم.

بونصر که در استدلال شکست خورده به او میگوید: اگر خود نمی‌پذیری پس آن را بستان و به کسان و شاگردان و نیازمندان بده؛ ولی باز بوالحسن جوابی قاطعتر میدهد: «... و مرا چه افتاده است که زر کس دیگر برد و شمار آن به قیامت من باید داد؟ به هیچ حال این عهده قبول نکنم.»

بونصر وقتی در می‌یابد بوالحسن نمی‌پذیرد به پسرش میگوید: «تو از آن خویش بستان.» اما پسر [گفت: زندگانی خواجه عمید دراز باد! علی ای حال من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموخته‌ام؛ و اگر یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته واجب کردی که در مدت عمر پیروی او کردم؛ پس چه جای آنکه سالها دیده‌ام. و من هم از آن حساب و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد...». میبینیم که در این کشمکش نویسنده از بوالحسن یک قهرمان معرفتی و از مسعود ضد قهرمان ساخته است.

پیرنگ داستانک در یک سطر چنین است: حاکمی برای عارفی هدیه میفرستد و عارف به دلیل شبهه ناکی اموال، آن را نمی‌پذیرد. داستانک در زاویه دید اول شخص (من = ابوالفضل بیهقی) را فرا خواند... گرفتم... آوردم... شروع میشود. درونمایه آن «آزادگی در برابر اسارت» است: نویسنده در این تیپ شخصیتی نشان میدهد که افراد «نان ناآشنایی» هم بوده‌اند که به آزادگی گذران زندگی میکردند و دل و دین به دنیا نفروخته اند.

همچنین بیهقی در عصری که داستان نویسی به این شکل امروزی معنا نداشته با درایت، در نقش راوی تاریخ و داستان، سعی نموده با شیوه غیر مستقیم (توصیف به یاری گفتگو و آکسیون داستان)، از طریق به سخن واداشتن بوالحسن بولانی و پسرش با بونصرمشکان و رفتار آنان (عدم پذیرش هدایا) کاری کند که اشخاص (بوالحسن و پسرش) خواننده را در جریان خصوصیات خود بگذارند. بدین طریق بیهقی به پردازش اشخاص تاریخی خود اقدام کرده است.

بیهقی در فرایند کلی و محتوایی قصه تاریخ، با نقل این داستانک بخشی از ویژگیهای شخصیتی کاراکترهای اصلی تاریخ رمانگونه یا رمان تاریخی خود (محمود و مسعود غزنوی) را به نمایش میگذارد. نشان دادن جنگهای غیر متعارف (بر مبنای غیر دینی) و شبهه ناکی اموال حاصل از این جنگها را در حکومت مسعود و پدرش محمود از زبان قهرمان داستان، بوالحسن بولانی، بیان کرده است. و حتی در ادامه داستان با بیان یکی دو جمله شخصیت (لا یتغیر و بی توجه به دین) مسعود غزنوی را به نمایش میگذارد: «... و چند دفعه شنودم که [امیر مسعود] هر کجا متصوفی را دیدی یا سوهان سبلتی را دام زرق نهاده یا پلاسی پوشیده دل سیاه تر از پلاس، بخندیدی و [به تمسخر] بونصر را گفتی «چشم بد دور از بولانیان!» در ادامه نیز برای تبیین این مطلب میگوید: «و اینجا حکایتی یاد آمد سخت نادر و خوش که در اخبار خلفاء عباسیان خواندم واجب داشتم اینجا نبشتم.» و همین کلام بهانه نقل حکایتی دیگر (هارون با ابن سماک و ابن عبدالعزیز) میشود تا در این فرایند شکل و شمایل ظاهری و ساختاری داستانی تکمیل شده، در جنبه دوم یعنی محتوا بتواند مورد استفاده قرار گیرد.

ب) حکایت هارون الرشید با ابن سماک و ابن عبدالعزیز عمری: (تاریخ بیهقی، تصحیح

یاحقی و سیدی/ صص ۵۱۲-۵۱۵) شاید بیهقی در ادامه کتاب تاریخ و به تعبیری رمان تاریخی، برای اطمینان خاطر بخشیدن در خصوص راستی و درستی حکایت پیشین و نیز گریز از تبعات و فشار سیاسی حکام غزنوی از نقل حکایتی که به تعریض آنها گفته بود، خرده حکایت دیگری را از هارون الرشید، پنجمین خلیفه عباسی و فضل ربیع با ابن سماک (ابوالعباس محمد کوفی قاضی) و ابن عبدالعزیز، زهاد نیمه دوم قرن دوم هجری در چهار صفحه نقل میکند که خلاصه آن بدین قرار است: هارون الرشید سالی در سفر مکه شنیده که دو زاهد هستند که به دربار هیچ سلطان نرفته‌اند؛ به وزیرش، فضل میگوید: «یا عباسی مرا آرزوست که این دو پارسا مرد را که نزدیک سلاطین نروند، ببینم و سخن ایشان بشنوم و بدانم حال و سیرت درون و بیرون ایشان». سپس دستور میدهد: فضل دو خر مصری زین کند و دو کیسه زر هزار دیناری آماده کرده، هر دو لباس بازرگانان میپوشند؛ ابتدا نزد ابن عبدالعزیز رفته پس از فراغت وی از نماز، فضل ربیع خلیفه را معرفی میکند و هارون هم از وی نصیحتی و اندرزی طلب میکند و سپس کیسه زر را بدو تحفه میکنند؛ در اینجا ابن عبدالعزیز که خود خلیفه را به درستکاری و پرهیز از آتش دوزخ رهنمون شده بود، زر را میستاند و میگوید:

«صاحب العیال لا یفلح ابدأ». و خلیفه را تا سوار شدن همراهی میکند. سپس هارون و فضل به سراغ ابن سمّاک میروند. آنها مدتی پشت در میمانند و زمانی که میخواهند وارد شوند، چراغ درخواست میکنند، کنیز خانه میگوید: «تا این مرد مرا بخریده است، من پیش او چراغ ندیده ام.» سپس هارون شگفت زده به نزد ابن سمّاک که بر بام نماز میگذارد، می رود.

در اینجا چالش بین اشخاص آغاز میشود و زاهد که نور چراغ و بوی میهمان در مییابد، نماز را سلام داده، میپرسد: «بدین وقت چرا آمده‌اید و کیستید؟ فضل گفت: امیرالمؤمنین است و به دیدار تو آمده... گفت: از من دستوری بایست به آمدن و اگر دادمی آنگاه بیامدی، که روا نیست مردمان را از حالت خویش درهم کردن.» . مباحثه ادامه مییابد تا اینکه با نقد و نصایح ابن سمّاک هارون تا حدّ غش کردن میگرید و آب طلب میکند ابن سمّاک آب می‌آورد و میگوید: «اگر تو را باز دارند از خوردن این آب به چند بخری؟ گفت: به یک نیمه مملکت... پس چون بخورد، گفت: اگر این که خوردی بر تو ببندد چند دهی تا بگشاید؟ گفت یک نیمه مملکت. ابن سمّاک گفت: مملکتی که بهای آن یک شربت آب است، سزاوار که بدان بس نازشی نباشد...» سپس فضل کیسه زر پیشکش کرده، میگوید: «ایها الشیخ امیرالمؤمنین شنوده بود که حال تو تنگ است و امشب مقرر گشت؛ این صله حلال فرمود بستان.» . پسر سمّاک تبسم کرد [و با تعجب و اعتراض] گفت: سبحان الله العظیم! من امیرالمؤمنین را پند دهم تا خویشتن را صیانت کند از آتش دوزخ و این مرد بدان آمده است تا مرا به آتش دوزخ اندازد، هیهات هیهات! بردارید این آتش از پیشم که هم اکنون ما و سرای و محلت سوخته شویم. و برخاست و به بام بیرون شد و بیامد کنیزک و بدوید و گفت بازگردید ای آزادمردان که این پیر بیچاره را امشب بسیار به درد بداشتید... و هارون همه راه میگفت مرد این است...». روشن است که در این کشمکش خلیفه مستأصل و سرافکنده و ابن سمّاک از میدان امتحان با پیروزی برآمده و به عنوان قهرمان معرفتی داستان شناخته میشود.

در این حکایت که از زاویه دید سوم شخص نقل شده، پردازش شخصیت ابن سمّاک شخصیت اصلی به شیوه غیر مستقیم با نمایش بی‌توجهی به این میهمانان خاص، «به گفتگو نشان دادن وی با فضل و هارون»، جسارت در سخن گفتن با صاحبان قدرت، استدلال در بی‌مقداری دنیا و حکومت آن و نصیحت بسیار به خلیفه و نقد حکومتش و نیز «کنش» وی مبنی به عدم پذیرش هدیه هارون و نیز اعتراض بدان، به زیبایی پرداخته شده است. در این حکایت نیز نویسنده دقیقاً نظیر حکایت بولانی، تلویحاً از زبان قهرمان داستان (ابن سمّاک) بر اموال شخصیت محوری (خلیفه) شبهه شرعی وارد دانسته، از آن پرهیز میکند.

البته در جنبه محتوایی، بیهقی مقایسه‌ای بین عمل کاراگر اصلی رمان تاریخی خود، مسعود غزنوی و حکومت وی با خلیفه هارون و حکومتش، به نقد رفتار مسعود و شیوه مملکتداری وی و در شکل هنری، پردازش غیرمستقیم و مقایسه‌ای شخصیت وی و حتی زیردستانی چون بونصر در

مقایسه با فضل ربیع، پرداخته است. و این نشان از کیاست و در عین حال صداقت نویسنده تاریخ و پردازنده این داستان واقعی از تاریخ، یعنی ابوالفضل دبیر، دارد.

در پیرنگ داستان، خلیفه، هارون به دو عارف مسلک هدیه‌ای تقدیم میکند، نفر نخست به بهانه نیازمندی میستاند و دومی به دلیل شبّهات دینی هدایا را نمیپذیرد. چند نکته قابل توجه به لحاظ شکل داستانی وجود دارد که عبارتند از:

۱- اولاً در حکایت نخست، راوی یکی از شخصیت‌های حاضر در صحنه هاست، و همین امر باعث میشود اطمینان خواننده به صحت مطالب جلب شود.

۲- شیوه شخصیت پردازی، غیر مستقیم و با روش به گفتگو نشان دادن اشخاص داستانی و نیز کنش اشخاص است نظیر: (آنجا که مسعود کاراکتر اصلی حکایات بیهقی، از فقر کاراکترهای مورد نظر؛ یعنی ابوالحسن و پسرش سخن میگوید و دوم آنکه بونصر در گفتگو با ابوالفضل تنگدستی آن دو را تأیید میکند؛ سوم آنکه اشخاص مذکور عملاً هدایا را از بونصر نمیپذیرند) و حکایت را به اوج خود میرسانند.

۳- بیهقی در جایگاه کلی محتوا تلویحاً پرداختی از شخصیت محمود، مسعود و خلاصه کلام، حکومتشان ارائه کرده، مبنی بر اینکه اولاً محارباتشان شبّه ناک است که بر مرام حضرت رسول(ص) نبوده و نیز اموالشان مشکوک به حرام است.

۴- در بعد اخلاقی و جامعه شناسی بیان این مطلب که در دوران نابکاران حریص، بکار مردان تقوی پیشه‌ای هم بوده‌اند که توجهی به صاحبان قدرت و مکتب نداشته‌اند.

۵- برای اینکه نویسنده، هم از فشار سیاسی اتهام بزرگ بر اربابانش برهد، و هم با نمونه دیگر تاریخی خواننده را بهتر مجاب کند، در ادامه کتاب، حکایت (اپیزود) دیگری که بسیار مشابه به این حکایت است به شیوه داستان در داستان؛ نقل میکند و آن حکایت «هارون الرشید خلیفه عباسی و وزیرش فضل ربیع با دو صوفی یا عارف مسلک یعنی ابن سَمّاک و ابن عبدالعزیز عمری» است.

۶- دوباره در داستانک بعدی بیان دو عملکرد متفاوت بین ابن سَمّاک و ابن عبدالعزیز به نمایش گذاشته شده، چگونگی مقاومت و فریفته شدن زهاد و عرفا را در برابر سیم و زر و حطام دنیا نشان میدهد. و این حکایتها نقش و جایگاه اپیزود را در این تاریخ داستان گونه نشان میدهد.

۷- وارد کردن عنصر احساس و عاطفه که از ارکان داستان است، با کمی سبکی در این حکایات وارد شده: (گریستن بونصر و هارون).

براین اساس بیهقی با پردازش اشخاصی چون بولانی و پسرش، تیپ انسانهای وارسته، خودساخته و جسور به نمایش گذاشته که تقریباً میشود گفت: هرچند که به طور مطلق در ردیف هیچیک از تیپهای شخصیتی در روانشناسی شخصیت «مکتب انیاگرام»- که بیشتر جنبه‌های مادی را در نظر میگیرد- قرار نمیگیرند؛ آن پدر و پسر بر اساس این شخصیت پردازی دارای

ویژگیهای مثبت تیپهای شماره (۱،۴،۶) این تقسیم بندی، شامل ویژگیهای ذیل هستند: (۱- کمال طلب؛ از نظر اخلاق بسیار قوی هستند، از خود و دیگران انتقاد میکنند. فکر میکنند که فقط یک راه صحیح وجود دارد. از اشتباه کردن میترسند. ۲- رمانتیک محزون؛ خواهان اموری هستند که در دسترس نیست. ۳- حامی مظلوم؛ به مراجع قدرت بی‌اعتقادند و به آنها سوءظن دارند؛ و افرادی چون بونصر مشکان، تیپ (۲ و ۹) و در مقابل، حکومتیان بناحق (از تیپ ۸) و به همین شیوه، دیگر اشخاص این حکایات از نظر روانشناسی شخصیت قابل بررسی هستند. البته این اشخاص فراتر و برتر از تیپهای مادی نشان داده شده‌اند.^۱

همچنین است شخصیت ابن سَمّاک در خرده حکایت دوم؛ زیرا شخصیت او که به لحاظ روساختی جامعه شناسی با ابن عبدالعزیز در یک تیپ شخصیتی زهاد قرار دارند؛ اما به لحاظ زیرساخت و اندیشه که جوهره اصلی شخصیت آنها را به نمایش میگذارد، ابن سَمّاک شخصیتی بسیار مشابه بوالحسن بولانی (قاضی بست) دارد. حال آنکه ابن عبدالعزیز اینگونه نیست.

پ) داستان افشین و بودلف :

معروف است که محمد علی جمالزاده را پدر داستان کوتاه فارسی و آغازگر سبک رئالیسم یا واقع گرایی در ادبیات فارسی میدانند؛ لکن ضروری است توجه بیشتری به آثار کهن و پر ارزش گذشته داشته و نسل جدید را با گذشته پربار سرزمین خود آشنا نماییم. بیهقی در ادامه قصه تاریخی «بو بکر حصیری» میگوید: «... و من حکایتی خوانده‌ام در اخبار خلفا که به روزگار معتصم بوده است و لختی بدین ماند که بیاوردم اما هولتر از این رفته است، واجبتر دیدم به آوردن که کتاب خاصه تاریخ با چنین چیزها خوش باشد، که از سخن سخن شکافد، تا خوانندگان را نشاط افزاید» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۱۶۱) / پیروز گونه «افشین و بودلف» در جنبه ظاهری به منظور کمک به ساختار داستانی کتاب در نظر گرفته شده؛ لکن از جهت محتوا، دقیقاً در مقایسه با واقعه تاریخی بوبکر حصیری است و اشخاص آن با معادل سازی اشخاص همان حکایت پرداخته شده‌اند؛ در این داستان معتصم خلیفه عباسی معادل مسعود غزنوی؛ احمد بن ابی دؤاد در نقش میانجیگری نجات بخش معادل عملکرد بونصر مشکان؛ افشین کینه توز معادل احمد حسن میمندی و بودلف معادل بوبکر حصیری؛ یعنی بیگناه مورد نفرت و کینه، فرض شده‌اند.

پیرنگ هر دو داستان، (فرمان نادرست حاکمی است که بیگناهی را به مصلحتی به تیغ جلااد سپرده، حاکم نادم چاره را در همراهی با وزیر یا مشاور عاقل که ناخودآگاه از قصه باخبر شده، میبیند تا بیگناه را از زیر تیغ جلااد بیرون کشند).

^۱ (رجوع کنید: روان‌شناسی شخصیت، کریمی، صص. ۸۸ و ۸۹).

در این داستان، «احمد بن ابی دؤاد»- قهرمان داستان- وزیر «معتصم»، خلیفه عباسی، شبی بی‌تاب میشود، از رختخواب برمیخیزد، بر خری که زین کرده‌اند سوار شده به درگاه خلیفه میرود. امیر نیز که اندیشه‌مند است، میگوید: «یا باعبدالله چرا دیر آمده‌ای؟ که دیر است که تو را چشم میداشتم.» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۱۶۲) پس از پرس و جو، روشن میشود که خلیفه، بخاطر خدمت افشین در براندازی بابک خرم‌دین، اختیار ابودلف (سردار عرب) را به افشین (سردار ایرانی خود) سپرده است.

وزیر- که خلیفه را آماده نصیحت پذیری میبیند- عواقب خطرناک این فرمان را به وی یادآور میشود، خلیفه نادم چاره را در آن میبیند، وزیر را واسطه قرار دهد و از او بخواهد به هر تدبیری مانع از ریختن خون بودلف شود. وزیر سراسیمه به بارگاه افشین میرود و برخلاف خواهش و تمنا و تحمل خواری و وعده‌ها و نصیحت کردن، دست بوسی و آهنگ بوسیدن پای افشین کردن، موفق به انصراف او از قتل بودلف نمیشود. سرانجام با طرح دروغی مصلحتی، افشین را موقتاً از قتل بودلف باز میدارد و خود روانه درگاه خلیفه میشود. افشین پیش از او- در حالیکه بسیار خشمگین است- خود را به درگاه خلیفه میرساند؛ لکن خلیفه که غافلگیر شده بود، بناچار دروغ وزیر را تصدیق میکند و افشین را دست خالی باز میگرداند. پس از بازگشت افشین، خلیفه به احمد وزیر میگوید: «یا با عبدالله چون روا داشتی پیغام ناداده گزاردن؟» احمد میگوید: «یا امیرالمؤمنین خون مسلمانی ریختن نپسندیدم و مرا مزد باشد و ایزد تعالی بدین دروغم نگیرد.» معتصم با خوشحالی میگوید: «راست همین بایست کردن که کردی.» نویسنده این واقعه تاریخی را به گونه‌ای نقل کرده که میتوان ویژگیها و عناصر داستان کوتاه را در آن یافت و البته خود او از آن به عنوان «قصه و حکایت» یاد میکند: «... وهرکس از این حکایت بتواند دانست که این چه بزرگان بوده‌اند.» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۱۶۷)

تم یا درونمایه اصلی این داستان: «دروغ مصلحت‌آمیز» است که باعث جلوگیری از قتل شخص بیگناه میشود؛ همانطور که اشاره شد این خرده روایت دردنباله و تأیید واقعه تاریخی «ابوبکر حصیری» در اواخر زمان وزارت احمد حسن میمندی و رهایی او و پسرش از خشم و کینه این وزیر با میانجیگری رئیس دیوان رسایل، «بونصر مشکان» بوده و بیانگر چگونگی روابط بین حاکم و کارگزارانش در دو دوره متفاوت است. (نگ: تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ صص ۱۵۰-۱۶۱)

نظر به اینکه داستان از نص تاریخ گرفته شده، بافتی واقعی دارد و داستان با تله پاتی یا یک احساس نگرانی و ترس و وحشت درونی بین دو شخصیت و به تعبیر عامیانه تحریک حس ششم شروع میشود که اولی (معتصم) شخصیت محوری و دومی (احمد بن ابی دؤاد) قهرمان داستان در نقش ناجی ظاهر میشود. شخص محوری داستان (معتصم)، پس از چالش درونی که میتواند بیداری

وجدان و یا جنبش احساس دوستی به دلیل خدمت چند ساله یک کارگزار حکومتی باشد، به این نتیجه می‌رسد که قهرمان داستان را مأموریت داده و تا سرحد امکان (رها کردن بیگناه از زیر تیغ جلاد) یاریش کند. این داستان بیانگر تزلزل رأی خلفای عباسی، خونریزی بناحق آنان و تصوّر نژادپرستانه برتری عرب بر عجم خلیفه عباسی و کارگزار عرب او است.

نقل داستان که در گذشته اتفاق افتاده و پایان پذیرفته با زاویه دید اول شخص انجام میشود، این روایت تاریخی را بیهقی با دو واسطه «اسماعیل بن شهاب» و «احمد بن ابی دؤاد» راوی قهرمان نقل میکند. نفر اول از همان ابتدا از دور داستان خارج و نویسنده داستان را از زبان نفر دوم، یعنی قهرمان داستان روایت کرده است. راوی اول شخص و پیروزی و موفقیت او، انجام داستان است.

شخصیت پردازی داستان همچون دو حکایت فوق به شیوه غیر مستقیم؛ یعنی: گفتگوی بین اشخاص و آکسیون داستان، شامل آمد و شدها و اعمال و رفتار بین سه، چهار شخصیت (افشین، بودلف و معتصم و احمد) است و اهمیت بسزایی دارد؛ حرکت‌های فیزیکی و تلاش‌های راوی (احمد بن ابی دؤاد) پس از بیخوابی شبانه برای مهار کردن شخصیت جاه طلب و خشن داستان، درخواست‌های تضرع آمیز و التماس‌های فراتر از معمول او، اعتراض و تغییر لحن‌های حیرت‌انگیز او از تضرع تا تحکم و تا نتیجه‌ی آزادی، از بودلف، راوی قهرمان؛ از افشین، شخصیت منفی و بازی خورده و مغموم و نیز از معتصم، ناجوانمردی متزلزل و نادم ساخته است و کشمکش بین این سه سبب درگیر کردن ذهن مخاطب و کشاندن او تا پایان داستان شده است.

تنظیم مناسب صحنه‌های مختلف و به هم پیوسته، داستانی شنیدنی ایجاد کرده است؛ در صحنه نخست این پرسش مطرح میشود که «چه اتفاق مهمی رخ داده است؟» رخدادی که دغدغه اصلی راوی قهرمان (احمد بن ابی دؤاد) و شخص محوری داستان (خلیفه) - که خود از عوامل ایجاد حادثه است - میباشد و با ورود راوی قهرمان به دربار خلیفه و مشخص شدن مسئله (واگذاری مرگ و زندگی بودلف به افشین) این نگرانی شدت می‌گیرد که «سرنوشت بودلف» چه میشود؟ البته پرسش‌های ریزتری اینگونه مطرح است که «اگر افشین وساطت بودلف را نپذیرد چه اتفاقی می‌افتد؟» «آیا بودلف در صورت عدم پذیرش افشین با نیروهایی که همراه دارد دست به کار و درگیر میشود؟» سپس «اگر چنین شود خلیفه چه عکس‌العملی انجام خواهد داد؟» و خلاصه «آیا ماجرا به یک جنگ داخلی می‌انجامد یا با اغماض و بخشایشی ختم به خیر میشود؟» و ... این شرایط بحرانی باعث برانگیختن احساسات خواننده و نیز جذب او به ادامه داستان میشود.

«بافت این متن روایی، بیشتر به یکی از انواع نمایشنامه شبیه است که در آن سناریو بر اساس یک داستان یا یک ماجرای از پیش تعیین شده، توسط یک گوینده یا یک نویسنده، تنظیم شود و منظور از بحث درام در تاریخ بیهقی همین نوع است که حالتی روایی نیز دارد.» (شناخت عوامل نمایش، مکی / صص ۳۳-۳۲) «در این روایت درام گونه، راوی بیشتر نقاط حساس داستان را

نقل میکند. از این نظر، بافت متن به بافت داستان نزدیکتر است تا بافت درام؛ چرا که در بافت درام، توصیف اعمال و وقایع، بایستی از طریق کنش مستقیم اشخاص و عناصر باشد، نه توصیف کنشها توسط راوی. از سوی دیگر این داستان فاقد زمینه سازی و مقدمه است، چنان که علت اصلی حادثه - کینه توزی افشین به بودلف - در آغاز نیامده است و تا پایان هم نامعلوم می ماند. آنچه تحت عنوان انگیزه این کار بیان شده، از زبان یکی از اشخاص داستان (خلیفه) است، بی آنکه زمینه ای برای آن در متن وجود داشته باشد. به بیانی دیگر داستان از میانه روایت شده است. علت امر این است که هدف بیهقی داستان نویسی نبوده بلکه او خواسته لب مطلب را از حکایت تاریخ گذشته تر گرفته برای توجیه رفتاری که در زمان خودش اتفاق افتاده است استدلال بسازد و آنچه که گاهی متن را تا آستانه درام پیش می برد، مقوله استفاده از زبان خاص برای راوی (روایت) و برای قهرمانان (گفتگو) و تنظیم صحنه ها و متوالی قرار دادن آن رفتارهاست. « (با تغییر: ماهیت زبان در تاریخ بیهقی، عباسی)

صحنه پردازیهای دراماتیک و نمایشی داستان افشین و بودلف که ساخته و پرداخته

بیهقی است، آمادگی آن را دارد که به یک نمایشنامه یا فیلم کوتاه و جذاب تبدیل شود؛ در مجموع، سیزده صحنه متوالی در این داستان درام گونه وجود دارد:

۱. صحنه بیقراری احمد بن ابی دؤاد در نیمه شب و گفتگو با غلامی به نام سلام و درخواست از خدمتکاران جهت زین کردن اسب. ۲. ادامه بیقراری احمد، استحمام و حرکت به سوی درگاه خلیفه با خری که زین کرده بودند. ۳. ورود به درگاه و بار خواستن از حاجب خاص و گفتگوها. ۴- دیدار و گفتگوی احمد با معتصم و چاره اندیشی برای نجات بودلف. ۵- حرکت با اسب از درگاه خلیفه به سوی درگاه افشین و درخواست ورود به منزل افشین و رویارویی با حاجبان او. ۶- رویارویی با افشین و گفتگوی حیرت انگیز در التماس و درخواست و تغییر لحن از تواضع به تحکم. ۷- گفتگوی مختصر در سؤال و جواب با بودلف در سلامت او و شاهد گرفتن همراهان. ۸- ورود افشین به دربار و سوال و جواب با خلیفه و اعتراض به حکم او و بازگشتن. ۹- بازگشت سراسیمه و پرشتاب راوی به درگاه معتصم و دیدار با خلیفه و بیان حوادث پیش آمده. ۱۰- بازخواست خلیفه جهت پیغام ناگفته گزاردن. ۱۱- رفتن حاجب به خانه افشین جهت بازگرداندن ابودلف. ۱۲- بازگشت با فاصله احمد به منزل. ۱۳- رسیدن بودلف به خانه احمد و سپاسگزاری او از احمد (پایان داستان).

جمله بندی مناسب موقعیتها در این داستان اهمیت بسزا دارد؛ «بیقراری راوی و نیز شخص

محوری از همان آغاز متن داستان به یاری جملات کوتاه فعل دار متوالی و نیز تک گویی درونی راوی قهرمان القا میشود. «یک شب در روزگار معتصم نیم شب بیدار شدم هر چند حیلت کردم خوابم نیامد و غم و ضجرتی سخت بزرگ بر من دست یافت که آن را هیچ سبب ندانستم با خویشتن گفتم چه خواهد بود؟ آواز دادم غلامی را که به من نزدیک او بودی به هر وقت، نام او را سلام، گفتم

بگوی تا اسب زین کنند» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ص ۱۶۱) «بیهقی به سادگی می‌توانست کندی گذر زمان را با چند جمله گزارشی روایت کند، در حالی که به یاری جملات کوتاه فعل دار، تمام مدتی را که لازم است تا احمد وزیر (قهرمان) به درگاه خلیفه برسد، جزء به جزء روایت می‌کند. ذکر اتفاقات ریز بیشمار در این پاره متن و این لحظه کوتاه و نیز شرح و بسط آن به این اصل کمک می‌کند. نمایش این لحظات کند و اضطراب‌انگیز، پیش شرط خلق آن فضا و حس مورد نظر نویسنده است. همچنین صحنه کاملاً عینی توصیف شده و «نشان دادن» و «کنش عینی» و مستقیم قهرمان، امتیاز هنری دیگر این بخش است.» (ماهیت زبان در تاریخ بیهقی، عباسی)

از لحظه حرکت احمد به سوی خلیفه، تدریجاً به سرعت روال داستان افزوده می‌شود. از زمان دیدار با خلیفه و حرکت به سوی افشین به تندی آن افزوده می‌شود و نه تنها این سرعت تا پایان داستان حفظ می‌شود، بلکه در لحظه دیدار احمد با افشین و گفتگو با بودلف شدت بیشتری می‌گیرد. نویسنده با حذف رابطه بین جملات ضرباهنگ عبارات را تندی می‌بخشد: «آواز دادم قوم خویش را که در آیند ... گفتیم: گواه باشید که من پیغام امیرالمؤمنین معتصم می‌گزارم بر این امیر ابوالحسن افشین... پس گفتیم: ای قاسم! گفت لیبیک! گفتیم: تندرست هستی؟ گفت: هستم. گفتیم: هیچ جراحت داری؟ گفت: ندارم. ..» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ص ۱۶۵)

در صحنه دیدار نخست احمد بن ابی دؤاد با خلیفه، خلیفه می‌گوید: «گفت: بسم الله، باراست، در آی. در رفتیم، معتصم را دیدم. سخت اندیشمند و تنها و به هیچ شغل مشغول نه. سلام کردم، جواب داد. گفت: یا ابا عبدالله چرا دیر آمدی؟ که دیر است که تو را چشم می‌داشتم... گفت: خبر نداری که چه افتاده است؟ گفتیم: ندارم. گفت: انالله و انالیه راجعون. بنشین تا بشنوی.» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ص ۱۶۲) نویسنده از زبان خلیفه، حوادث پیش آمده را بیان و دو شخص محوری داستان، افشین و بودلف را معرفی می‌کند. عبارت قرآنی «انالله و انالیه راجعون» - که در فرهنگ ما یاد آور مرگ است - به منزله «براعت استهلال» داستان نقش آفرینی می‌کند و در اینجا بیانگر اهمیت موضوع است - موضوع مرگ و زندگی - تا راوی را به فکر نجات بیندازد. همچنین عبارت «بنشین تا بشنوی» نیز بیانگر ماجرای بس دشوار و مهم است که راوی را باید بنشانند تا خوب بدان توجه کند و این امر توجه خواننده را به خود جلب می‌کند.

پیرنگ داستان نقل حوادث است با تکیه بر روابط علت و معلولی در هر اثر ادبی که نشان می‌دهد هر حادثه به چه دلیل اتفاق افتاده و بعد از آن نیز چه حوادثی به چه دلیل اتفاق می‌افتد» (ادبیات داستانی، میرصادقی /صص ۲۹۳ و ۲۹۴) در این داستان (حاکمی به دلیلی خطایی مرتکب شده، در پی چاره اندیشی از وزیر خود استمداد جسته و وزیر با دروغی مصلحتی و تحت حمایت حاکم ماجرا را ختم به خیر می‌کند و بیگناه را از اعدام نجات می‌دهد) بنابراین صحنه‌های سیزده گانه خود طرحی است در چون و چرایی حوادث؛ این مکالمات، صرف نظر از تک‌گویی درونی

راوی، «از یک شخصیت شروع میشود و با گفتگوی شخصیت‌های دیگر قطع میشود. این روبه نیز، سبب نزدیکی فضای داستان به بافت نمایشنامه شده است» (ماهیت زبان در تاریخ بیهقی...، عباسی) «چون افشین این سخن بشنید لرزه براندام او افتاد و به دست و پای بمرد و گفت: این پیغام خداوند به حقیقت میگزاری؟ گفتم: آری، هرگز شنوده‌ای که فرمانهای او را برگردانیده‌ام؟ آواز دادم قوم خویش را که در آیند... گفتم: گواه باشید که من پیغام امیرالمؤمنین معتصم میگذارم براین امیر ابوالحسن افشین... پس گفتم: ای قاسم! گفت لبیک...» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۱۶۵)

تک گوییهای درونی راوی قهرمان که چندین بار آورده شده است، نکته قابل توجه دیگری است که ضمن ارائه اطلاعات لازم در مورد صحنه‌ها و اشخاص و توصیف روایی او، به گونه‌ای سبب کندشدن روند حرکت داستان میشود. (با تغییر از: کتاب نمایش، شهریاری/ ص ۳۴) در نمونه زیر اعتقاد راوی درباره «عجم» در حدیث نفس او آمده است: «عجم را شرف بر عرب نهادم هر چند که دانستم که اندر آن بزه بزرگ است و لکن از بهر بودلف تا خون وی ریخته نشود.» (تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی/ ص ۱۶۴)

از آنجا که بیهقی تاریخ مینویسد نه داستان؛ لذا عواملی که باعث جاذبه و کشش خواننده به سوی انتهای داستان میشود به جای آنکه از تخیل او سرچشمه بگیرد، ناشی از تدابیر و تمهیداتی اعم از تقدّم و تأخر، حذف و برجسته‌نمایی و تکیه و تأکید و بهره‌وری از تواناییهای زبانی و صحنه آفرینیهای اوست که در جهت مؤثرتر کردن قصه تاریخ به کار برده است. این کشش خواننده از صحنه آغازین «ببخوابی راوی قهرمان» مبنی بر اینکه «خبری در راه است؛ اتفاقی در انتظار است» و سخن خلیفه «انا لله... بنشین تا بشنوی» شدت میگیرد و پس از مشخص شدن قصه گرفتاری بودلف، طرح پرسشهایی نظیر: (- آیا تدابیر وزیر(احمد) پس از گفتگو با خلیفه سودمند خواهد بود؟ - آیا افشین به سخنان وزیر تمکین میکند؟ - خلیفه نسبت به دروغ احمد وزیر و اعتراض افشین چه رفتاری خواهد داشت؟ - احمد وزیر چه توجیهی برای دروغش خواهد داشت؟ - سرانجام چه سرنوشتی در انتظار بودلف خواهد بود؟) ذهن خواننده را درگیر میکند. این هنر نویسندگی بیهقی است که او را از دیگر تاریخ‌نویسان عصر خود و دیگر اعصار تا زمان حاضر متمایز میکند. مخلص کلام اینکه بیهقی تاریخ نویس در هزار سال پیش بسیار هنرمندانه از عناصر داستان و شیوه‌های شخصیت‌پردازی و روشهای توصیف داستانی بهره برده است. و این امر میطلبد که محققان عرصه تاریخ و داستان، نگاهی عمیقتر به تاریخ بیهقی داشته باشند؛ چراکه «تاریخ بیهقی کمتر از آنچه که استحقاق داشته تا کنون مورد استفاده قرار گرفته است». (ترکستان نامه، بار تولد/ ص ۶۸).

نتیجه‌گیری: در جمع بندی این پژوهش نکات ذیل قابل برداشت است؛

- ۱- بیهقی در نگارش تاریخ از هنر نویسندگی داستان بهره برده و تا حدودی از عناصر داستان، از جمله شخصیت‌پردازی بخوبی استفاده کرده و در این راستا به روانشناسی شخصیت افراد هم توجه داشته است.

- ۲- یکی از شگردهای داستانی به کار رفته علاوه بر عناصر داستان، قالب داستان در داستان است و بیهقی این قالب را با استفاده از ضرب المثل « الکلام یجرالکلام » و یا تعبیر زیبای فارسی آن « از سخن سخن شکافد » استفاده کرده، به نقل داستانکها و داستان کوتاهی از رخدادهای واقعی تاریخ پرداخته است.
- ۳- داستانکها و داستان کوتاه دستپداخته بیهقی که ما از آن به اپیزود یاد کرده ایم، شمایل دراماتیک و نمایشی دارد و آمادگی آن را دارد که به یک نمایشنامه یا فیلم کوتاه و جذاب تبدیل شود.
- ۴- همچنین این اپیزودگونه‌ها از دو جهت مورد بهره برداری بیهقی قرار گرفته که عبارتند از:
- الف) از جهت قالب و آن شمایل داستانی و چهارچوب روایتی داستان در داستان، در راستای نوشتن هنرمندانه کتاب تاریخ است.
- ب) این اپیزودها از جهت محتوا در واقع تبیین و تحلیل حوادث تاریخی و نیز تفسیر چهره کاراکترها و گاهی توجیه رفتار آنان و در کل مقایسه و تفسیر کیفیت شمایل حکومتی غزنویان است.

فهرست منابع:

۱. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، ۱۳۸۸، مقدمه و تصحیح: یاحقی، محمد جعفر و سیدی، مهدی؛ تهران: سخن، چاپ اول ۱۳۸۹.
۲. ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه، رمان)، میرصادقی، جمال، چاپ پنجم؛ تهران: سخن، ۱۳۸۶.
۳. ادبیات فیلم، جیکنز، ویلیام، ترجمه: احمدیان، محمدعلی و حکیمیان، شهلا؛ تهران: سروش ۱۳۶۴.
۴. ترکستان نامه، بارتولد، ولادیمیر واسیل اویچ، ترجمه: کریم کشاورز؛ تهران: انتشارات آگاه، دو جلدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۵. درام، داوسن، س. و، ترجمه: مهاجر، فیروزه؛ تهران: نشر مرکز ۱۳۷۷.
۶. روان‌شناسی شخصیت، کریمی، یوسف؛ تهران: پیام نور، ۱۳۸۴، صص. ۸۸ و ۸۹.
۷. شناخت عوامل نمایش، مکی، ابراهیم؛ تهران: سروش، ۱۳۶۶.
۸. کتاب نمایش، شهریار، خسرو؛ تهران: نشر امیر کبیر ۱۳۶۵.
۹. « ماهیت زبان در تاریخ بیهقی... »، عباسی، سکینه، دریافت مقاله از: (<http://www.tebyan.net>)
۱۰. « نظریه‌های شخصیت »، جس فیست و گریگوری فیست، ترجمه یحیی سید محمدی، انتشارات نشر روان.
۱۱. هنر داستان نویسی، یونسی، ابراهیم؛ تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، بهمن ۱۳۵۱.